

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

عرض کردیم مرحوم محقق ایروانی (اعلی الله مقامه الشریف) از آیهی شریفه ی اعتداء اعلي القيم را استفاده کردند، فرمودند که آیهی «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» دلالت دارد بر اینکه در آن زمانی که قیمت این عین تالف بالا می‌رود، در آن زمان هم این غاصب یا ضامن اعتداء می‌کند به مالک. آن زمانی که در بازار این قیمت بالا می‌رود، در همان زمان یصدق بر این غاصب که این غاصب نسبت به این قیمت عالیه اعتداء می‌کند بر مالک، آیه هم که می‌فرمایند «فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى» به مثل ما اعتدی یعنی همان قیمت عالیه را مالک بتواند از ضامن بگیرد. فرمودند ما اگر از آیهی شریفه مماثلت در اصل اعتدی را استفاده کردیم ما می‌توانیم ضمان اعلي القيم را قائل شویم، این بخشی از فرمایش ایروانی است.

و بعد هم فرمودند اگر مماثلته ی در معتدی به هم باشد باز همین اعلي القيم را می‌شود استفاده کرد. عمده قسمت اول کلام مرحوم ایروانی است؛ ما ولو قبلاً مفصلاً بحث از این آیهی شریفه را در اوایل سال گذشته کردیم، اما تعلیقه‌ای که در اینجا بر فرمایش مرحوم محقق ایروانی داریم این است که در باب اعتدی استناد لازم است، شما اگر بخواهید بگوئید فلانی اعتدی علی زید باید اعتدای آن مستند به او باشد، مال او را تلف کرده و يك عیبی در آن وارد کرده، نقیصه‌ای در آن آورده. در اعتدی استناد لازم است و از خود آیه هم استفاده می‌شود «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» در اعتدی استناد لازم است، آن وقت سؤال این است که این مالی که قیمتش در بازار بالا رفته و اعلي القيم شده، این ترقی قیمت استنادی ندارد به این ضامن، ضامن آمده مال را گرفته، در بازار - مال هم حالا بگوئیم در دستش تلف شده یا زده تلف کرده - قیمت بالا برود و پائین بیاید، این تنزل و ترقی قیمت استناد ندارد به این شخص ضامن و مالک، وقتی استناد ندارد نمی‌توانیم بگوئیم این سبب شد این قیمت عالیه از بین برود. ترقی و تنزل قیمت مستند به غاصب و ضامن نیست، آیهی شریفه هم اعتدی را موضوع قرار داده که اعتدی جایی است که استناد در کار باشد، لذا این فرمایش مرحوم ایروانی اشکالش همین است که ما داریم عرض می‌کنیم، اگر از آیهی شریفه نسبت به اصل زمان بتوانیم استفاده کنیم اما اعلي القيم را قطعاً ما نمی‌توانیم از آیه استفاده کنیم.

مثلاً شما مال کسی را نعوذ بالله از خانه‌اش برداشتید و بردید، فرض کنید این آدم این مال را در جایی قرار داده بود که با وجود این مال در آن مکان يك چیزی حفظ می‌شد و غاصب هم آمد مال را برداشت برد و این اشکال هم در آنجا به وجود آمد؛ صدق اعتداء نمی‌کند، شما مال را بُردی و در اثر خالی شدن نم گرفته یا چیزی شده، مستند به شما نیست. البته عُرف مسامحی اینها را قبول می‌کند می‌گوید بله، شما این را از اینجا بردی، این را من گذاشته بودم که رطوبت به اینجا وارد نشود، این را که برداشتی بُردی، رطوبت وارد شد، اما واقعاً آن مستند به این نیست، اینجا هم همینطور است، ترقی قیمت و تنزل قیمت مستند به این شخص است.

عرض کردیم نکته‌ی مهمی که در ذهن ما بود و دیدیم محقق ابروانی هم در يك سطر اشاره کرده؛ ما در این بحثی که از اول امسال تا حالا داشتیم، يك مطلبي که مفروض می‌گرفتیم این بود که اگر کسی بر مال دیگری ید و استیلا پیدا کرد، این عین اعتباراً بر عهده اش می‌آید، وقتی که این عین در عالم خارج تلف شد، اینجا می‌گوئیم فقها دو گروهند، يك گروه افرادی هستند که می‌گویند این عین انقلاب پیدا می‌کند به مثل یا قیمت، می‌گوئیم تا حالا در ذمه‌ی شما عین مال بوده تا مادامی که عین موجود است، عین که تلف شد، الآن عقلاً اعتبار می‌کنند مثل را یا قیمت را؛ گروه دوم که این اعلی‌القیمی‌ها باید از این گروه دوم باشند، می‌گویند عین خارجی تلف شد، اما آنچه عقلاً اعتبار کردند بر ذمه‌ی شما هنوز باقی است. در عالم خارج عین خارجی تلف شد، کاری به آن نداریم، عین خارجی را وقتی غاصب ید بر آن پیدا کرد، عقلاً در ذمه‌ی این آدم اعتبار می‌کنند این عین را و این اعتبار باقی است حتّی مع تلف العین، این اعتبار هنوز باقی است تا زمانی که این غاصب بخواهد بالأخره جبران خسارت کند. لذا تمام این ایام اعلی‌القیم را در نظر می‌گیریم، می‌گوئیم این عین هنوز بر ذمه‌اش هست، امروز عین هست، عین در بازار چقدر است؟ صد تومان، فردا این عین هنوز هست، عین مال اصلی تلف شده، مثلش در بازار چقدر است؟ دویست تومان، پس فردا سیصد تومان، لذا باید اعلی‌القیم تا يوم الأداء را در نظر بگیریم. ما می‌خواهیم عرض کنیم این حرف واقعاً هیچ وجه عقلایی ندارد، اینکه ما بیائیم بگوئیم در ذمه، عقلاً اعتبار می‌کنند بقاء العین را حتّی مع تلف العین، اصلاً ریشه‌ی عقلایی ندارد، کدام عاقلی این کار را انجام می‌دهد؟ کدام ارتکاز عقلایی هست که بگوید وقتی عین مال هم تلف شده، ما هنوز می‌گوئیم در ذمه‌ی این غاصب عین اعتباراً باقی است، حتّی در مسئله‌ی آنجایی که ما می‌گوئیم يك مالي تلف شده و مثل بر عهده می‌آید، آنجا هم دو مبنا وجود دارد، یکی این است که تا مثل در عالم خارج متعذر شد انقلب علي القيمة، که تا می‌گوئیم انقلب إلي القيمة همین روز انقلاب به قیمت ملاک است، اما يك مبنا این است که اگر مثل در عالم خارج متعذر شد عقلاً هنوز اعتبار می‌کنند بقاء المثل را، هنوز مثل بر عهده‌اش است و این هم يك حرف باطلی است. کجا عقلاً می‌آیند بقاء را اعتبار می‌کنند. در جایی که در عالم خارج ما به ازایی دارد، اینها اعتبار می‌کنند همین ما به ازای را بر ذمه، اگر نبود بلا فاصله نوبت بدل می‌رسد.

ما دو تا فرض را می‌خواهیم به طور کلی منکر شویم، یعنی دو تا مبناي مهم در بحث اعلی‌القیم است، يك: بعد تلف العین، عقلاً همینطور لا يزال اعتبار می‌کنند بقاء العین في العهده، می‌گوئیم این حرف واقعاً عقلایی نیست، تا عین در عالم خارج تلف شد عقلاً می‌گویند عین در عهده نیست و یا مثل است یا قیمت، شما اگر واقعاً به ارتکاز عقلایی‌تان مراجعه کنید همینطور است، در مثلش هم همین است، فرقی نمی‌کند، در جایی که ذمه مشغول به مثل شده، اگر مثل متعذر شد، بلا فاصله می‌گویند انقلب علي القيمة. لذا از اینجا دو تا نظریه به طور کلی باید کنار برود، یکی نظریه‌ی اعلی‌القیم از يوم الأخذ تا يوم الاداست، این به طور کلی باید کنار برود چون مبتنی بر این مبناست، دوم: تعین يوم الأداء، که مثل مرحوم سیّد، مثل مرحوم آخوند این فتوا را دارند، اینها کنار می‌رود. ما باشیم و قاعده‌ی اولیه از آن استفاده می‌کنیم که تا اینجا قاعده‌ی اولیه این است که ضمان به يوم التلف است، وقتی این مال تلف شد، همان موقع انقلاب به مثل یا قیمت پیدا می‌کند، اگر مثلش هست مثل را باید بدهد و اگر نیست باید قیمت را بدهد.

ترتیب بحث ما این بود که ما اوّل آمدیم از دید اصولی که آیا قیم مختلفه از باب دوران بین اقل و اکثر است یا دوران بین متباینین و متباینات، بحث را بررسی کردیم، این را در مرحله‌ی اول تمام کردیم، مرحله‌ی دوم گفتیم ببینید ما باشیم و ادله‌ی عامه ضمان، علي الید ما أخذت من أتلف مال الغير، همین آیه‌ی اعتدی، مَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا، گفتیم ما باشیم و این ادله‌ی عامه، ببینیم از این ادله‌ی عامه چه استفاده می‌کنیم؟ گفتیم از این ادله‌ی عامه فقط يوم التلف استفاده می‌شود و نتیجه این شد که قاعده‌ی اولیه این است که در ره مالی تا مادامی که عین مال موجود است، عین را برمی‌گرداند و هر وقتی تلف شد قیمت يوم التلف را باید بدهد، دیگر راجع به اعلی‌القیم و يوم الأداء و يوم الأخذ بحث زیادی کردیم، مبانی را یادتان نرود.

بررسی ادله خاصه در پرداخت ضمان

اما بحث سوم که می‌خواهیم امروز شروع کنیم این است که «ما هو المستفاد من الأدلة الخاصة» در باب ضمان ادله‌ی خاصه چه اقتضایی دارد؟ ببینیم آیا ادله‌ی خاصه مطابق با همین ادله‌ی عامه است که ضمان يوم التلف است که به آن رسیدیم، یا از ادله‌ی خاصه چیز دیگری استفاده می‌شود؟

صحیحه ابی ولاد

ادله‌ی خاصه عمدتاً صحیحه ابی ولاد است، روایاتی در باب رهن وجود دارد که آنها را بعداً اشاره می‌کنیم. اما عمدتاً در میان ادله‌ی خاصه بحث از صحیحه ابی ولاد است. از صحیحه ابی ولاد برخی آمدند يوم القبض، یعنی همان يوم الضمان، يوم الغصب را استفاده کردیم، برخی آمدند يوم التلف را استفاده کردند، برخی هم مثل شهید ثانی از خود همین صحیحه آمده‌اند علی‌القیم را استفاده کرده، لذا بحث از این صحیحه بحث مهمی است، بحث از این صحیحه يك بحثی است که آثار عملی زیادی دارد و باید این صحیحه را ملاحظه کنید.

صحیحه ابی ولاد [1]، در کتاب تهذیب شیخ جلد هفتم صفحه 256 آمده؛ کلینی در کافی در جلد پنجم صفحه 290 آورده، در وسائل در جلد نوزدهم صفحه 119 کتاب الإجارة باب هفدهم حدیث اول آورده، مرحوم فیض هم در وافی آورده، آن وقت اینکه این آدرس‌های مختلف را عرض کردیم برای اینکه يك اختلاف نسخ هم وجود دارد، کلمه‌ی «بغل» اینجا وجود دارد که در بعضی از نسخ با «الف و لام» آمده قيمة البغل و در برخی نسخ بدون الف و لام آمده که بعداً نتیجه اش را عرض خواهیم کرد. این روایت صحیحه است. مرحوم کلینی که نقل می‌کند می‌گوید «عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن أبي ولاد الحناط» راجع به عده‌ی کافی آقایان می‌دانند، خود مرحوم کلینی ذکر کرده هر جا من از احمد بن محمد می‌خواهم نقل کنم جماعتی و عده‌ای که از احمد بن محمد نقل می‌کنند اینها هستند، محمد بن یحیی العطار و چند نفر دیگر که همه از ثقات هستند، هر جا می‌خواهم از احمد بن محمد بن خالد برقی نقل کنم می‌گویم عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد البرقي این افراد هستند و اینها موثقه هستند، یعنی اینجا بحثی ندارد، البته درجای خودش که آیا این کلام کلینی نقض دارد یا ندارد. علی‌ای حال روایت صحیحه است. مثلاً در حدیث اول اصول کاب کتاب العقل و الجهل می‌گوید عدة من أصحابنا منهم محمد بن یحیی العطار عن احمد بن محمد بن حسن بن محبوب، نکته‌ای که وجود دارد این است که در تمام عده‌ها محمد بن یحیی العطار وجود دارد که ما راجع به او وقتی در اصول در حدیث رفع بحث می‌کردیم راجع به محمد بن یحیی العطار مفصل بحث کردیم و ثقه هم هست، روایت صحیحه است از حیث سند و هیچ اشکالی در روایت نیست.

ابی ولاد می‌گوید «اکثریت بغلاً إلی قصر بنی هبیره» استری را کرایه کردم تا بروم به طرف کاخ ابن هبیره، «ذاهباً و جائئاً» قصر ابن هبیره در کتب لغت نوشتند علی لیلین من الکوفة، دو شبانه‌روز با کوفه فاصله دارد، و همچنین دو شبانه‌روز با بغداد فاصله دارد، حالا يك بحثی هم هست که فاصله‌ی بین کوفه و ابن هبیره از طریق آب چقدر بوده و از طریق خشکی چقدر بوده، این هم يك بحثی است که در جای خودش ذکر کردند که خیلی ثمری در بحث ما ندارد! می‌گوید من يك استری را کرایه کردم که بروم و برگردم، به کذا و کذا! اگر گفتیم علی لیلین دو شبانه‌روز باید این استر در اختیار این ابی ولاد باشد «وخرجت فی طلب غریم لی فلماً سرت قرب قنطرة الکوفة خبرت عن صاحبی توجه إلی النیل» می‌گوید وقتی رسیدم به قنطره و پل کوفه، خواستم بروم طلبم را از کسی که به من پولی بدهکار بود بگیرم، به من خبر دادند که این رفیق تو به نیل رفته. نیل يك قریه‌ای است بین کوفه یا قریه‌ای است در بغداد و واسط، جاهای مختلفی را گفتند، حالا شاید مثلاً از ابن هبیره آن طرف‌تر باشد، یا اینکه بگوئیم خود نیل در مصر است «فتوجهت نحر النیل» که البته با بعد از روایت استفاده می‌شود که يك قریه‌ای است بین کوفه و بغداد. «فلما اتیت النیل خبرت عن صاحبی توجه إلی بغداد» آنجا که رسیدم گفتند رفیقت به بغداد رفته، رفتم به بغداد و او را پیدا کردم «و فرغت مما بینی و بینة» طلب را از او گفتم «ورجعنا إلی الکوفة و کان ذهابی و مجیئی خمسة عشر يوماً» رفت و برگشتم 15 روز شد،

به جای لیلین که کرایه کرده بودم شد 15 شبانه روز. «فأخبرت صاحب البغل بعذري» قضیه را به صاحب استر گفتم «و أرد عن أتحلل منه مما صنعت و أریه» گفتم بالأخره حلال کن و مصالحه کنیم یک پولی هم به تو بدهم که تو راضی شوی «فبذلت له خمسة عشر درهما» 15 درهم به او دادم «فأبی ان یقبل» او قبول نکرد «فتراضینا بأبی حنیفه» گفتیم برویم سراغ ابی حنیفه «فأخبرته بالقصة». «و أخبره الرجل فقال لی و ما صنعت بالبغل» استر را چکار کردی؟ «فقلت قد دفعته إلیه سلیماً» او را سالم تحویل دادم، «قال نعم بعد خمسة عشر يوماً فقال ما تريد من الرجل» ابو حنیفه رو کرد به صاحب استر و گفت از این آدم چه می خواهی؟ گفت «أريد كراء بغلي» کرایه ی استرم را می خواهم «فقد حبسه علي خمسة عشر يوماً» ابو حنیفه گفت من حق را بر تو نمی بینم «لأنه إكترأه إلی قصر ابن هبيرة فخالف و ركبہ إلی النیل و إلی بغداد فضمن قيمة البغل و سقط الكراء» ابو حنیفه گفته این شخص از قصر ابن هبیره به نیل رفته و از آنجا هم به بغداد رفته، قیمت بغل را ضامن شده، یعنی اگر در آن مدت این بغل تلف می شد باید قیمت بغل را می داد و کسی که ضامن قیمت بغل بشود کرایه از او ساقط است.

ابو حنیفه آمده اینجا به الخران بالضمان تمسک کرده، که ما بحث مفصلش را کردیم، در آن چهار احتمال هست که گفته الخراج بالضمان یعنی حالا که تو ضامن اصل عین شدی دیگر خراج، یعنی منافع مال خودت است، اگر اصل عین را آوردی دادی که هیچ، ولی اگر اصل عین از بین رفت، وقتی شما قیمت اصل عین را دادی و خسارتش را دادی، لازم نیست کرایه بدهی، که حالا در این نقل دیگر بحث الخراج بالضمان را نکرده. «فلما ردّ البغل سلیماً و قبضته لم یلزمه الكراء» گفته حالا که بغل تو را سالم تحویل داده دیگر کرایه نباید بدهد «قال فخرجنا من عنده و جعل صاحبه البغل یسترجع» صاحب بغل شروع کرد به استرجاع «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» از دست فتوای ابو حنیفه «فرحمته مما أفتی به ابوحنیفه» من یک مقدار تصلی اش دادم، بالأخره گفتم کاری به ابو حنیفه نداشته باشیم یک پولی بگیر و مصالحه کنیم، «فحججت تلك لاسند فأخبرت ابا عبدالله(علیه السلام) بما افتی ابو حنیفه» حج رفتند و این شخص شیعه بوده و آن صاحب بغل سنی بوده، می گوید رفتم خدمت امام صادق(علیه السلام) و قضیه فتوای ابو حنیفه را گفتم، «فقال فی مثل هذا القضاء و شبهه تحبس السماء ماءها و تمنع الأرض برکاتها» خیلی جمله ی عجیبی است! امام صادق فرمود در مثل این قضا و شبه این قضاست که آسمان نمی بارد و زمین هم برکاتش را از من منع می کند، یک قضاوت باطل در مورد یک بغل، آن هم در مورد کرایه ی یک بغل، آن هم 15 روز، خیلی حرف عجیبی است، نه پایه قتل در کار بوده، نه پای مال فراوانی در کار بوده، نه پای ارضی در کار بوده، یک مسئله ی جزئی جزئی که کسی قضاوت باطل بکند امام می فرماید آسمان دیگر نمی بارد.

«قال فقلت لأبی عبدالله(علیه السلام) فما تری أنت» عرض کردم رأی شریف شما چیست؟ «قال أری له عليك مثل كراء بغل زاهباً من الكوفة إلی النیل و مثل كراء بغل راکباً من النیل إلی بغداد» ببینید چقدر با دقت امام فرموده، فرموده آن بغلی را که مردم کرایه می دهند از کوفه تا نیل باید اجرت المثل او را بدهد، اجرت المثل بغلی که از نیل تا بغداد هست را هم باید بدهد «و مثل کری بغل من بغداد إلی الکوفة» اجرت المثل کرایه از بغداد تا کوفه را هم باید بدهد، سه اجرت المثل را باید بدهی، «فقلت فجعلت فداک إني قد علّفته بدراهم» من در این 15 روز پول دادم، علف خریدم به این دادم، آیا این اجرت علف با من است و او باید به من بپردازد، فرمود «لا لأنک غاصب» چون تو غصب کرده بودی «فقلت أرايت لو عطب البغل و نفق» عطب یعنی مات و هلك، «أليس کان یلزمی؟ قال نعم» به امام عرض کرد اگر این بغل مُرده بود آیا بر عهده ی من بود، امام فرمود نعم، قيمة بغل یوم خالفته. «قلت فإن أصاب البغل كسرٌ أو دبرٌ أو عقر» اگر جراحت یا شکستگی ای یا یک مشکلی در پای این بغل به وجود بیاید، «فقال عليك قيمة ما بین الصحة و العیب یوم تردّه علیه» باید قیمت صحیح را به او بدهی، وقتی بغل را می دهی باید قیمت را هم به او برگردانی «قلت فمن یعرف ذلك قال أنت و هو إما ان یحلف هو علي القيمة فتلزم فتإن ردّ الیمین عليك فحلفت علي القيمة لزمه ذلك أو یأتی صاحب البغل بشهود یشهدون عن قيمة البغل» که این در موردی است که اختلاف سر قیمت کنند که این خیلی ارتباطی ندارد، تا دنباله ی روایت که می گوید «فلما انصرف لقی المکاری فأخبرته بما أفتانی ابو عبدالله» که این شخص وقتی برگشت و نظیر شریف امام صادق(علیه السلام) را بر آن سنی گفت او مستبصر شد، «فقال قد حببت إلی جعفر بن محمد و وقع فی قلبی له التفضیل» بعد هم گفت «فأنت فی حلّ و إن احببت ان أرد عليك الذي اخصت منه فعلته» تازه آن پولی هم که به من دادی به برکت این کاری که برای من کردی و این تفضیلی که برایم به وجود آمد نسبت به امام صادق، حاضرم آن پول را هم به تو برگردانم.

در دو قسمت این روایت خیلی فکر بفرمایید، یکی قيمة بغل يوم خالفته و دیگری قيمة ما بين الصحة و العيب يوم تردّه عليه. علاوه بر اینکه مکاسب شیخ را می بینید، مصباح الفقاهه مرحوم آقاي خوئی را ببینید، کتاب البيع امام (رضوان الله علیه) را ببینید.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1]. «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي وَلَادٍ قَالَ أَكْثَرْتُ بَغْلًا إِلَى قَصْرِ بَنِي هُبَيْرَةَ ذَاهِبًا وَ جَائِيًا بَكْدًا وَ كَدًا وَ خَرَجْتُ فِي طَلَبِ غَرِيمٍ لِي فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى قُرْبِ قَنْطَرَةِ الْكُوفَةِ خُبِرْتُ أَنَّ صَاحِبِي تَوَجَّهَ إِلَى النَّيْلِ فَتَوَجَّهْتُ نَحْوَ النَّيْلِ فَلَمَّا أَتَيْتُ النَّيْلَ خُبِرْتُ أَنَّهُ تَوَجَّهَ إِلَى بَغْدَادَ فَاتَّبَعْتُهُ فَظَفَرْتُ بِهِ وَ فَرَعْتُ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ وَ رَجَعْتُ إِلَى الْكُوفَةِ وَ كَانَ ذَهَابِي وَ مَجِيئِي خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا فَأَخْبَرْتُ صَاحِبَ الْبَغْلِ بِعُذْرِي وَ أَرَدْتُ أَنْ أَتَحَلَّلَ مِنْهُ فِيمَا صَنَعْتُ وَ أَرْضِيَهُ فَبَذَلْتُ لَهُ خَمْسَةَ عَشَرَ دِرْهَمًا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ فَتَرَضَيْتُنَا بِأَبِي حَنِيفَةَ وَ أَخْبَرْتُهُ بِالْقِصَّةِ وَ أَخْبَرَهُ الرَّجُلُ فَقَالَ لِي مَا صَنَعْتَ بِالْبَغْلِ فَقُلْتُ قَدْ رَجَعْتُهُ سَلِيمًا قَالَ نَعَمْ بَعْدَ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا قَالَ فَمَا تَرِيدُ مِنَ الرَّجُلِ قَالَ أُرِيدُ كِرَاءَ بَغْلِي فَقَدْ حَبَسَهُ عَلَيَّ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا فَقَالَ إِنِّي مَا أَرَى لَكَ حَقًّا لِأَنَّهُ أَكْثَرَاهُ إِلَى قَصْرِ بَنِي هُبَيْرَةَ فَخَالَفَ فَرَكَبَهُ إِلَى النَّيْلِ وَ إِلَى بَغْدَادَ فَضَمِنَ قِيَمَةَ الْبَغْلِ وَ سَقَطَ الْكِرَاءُ فَلَمَّا رَدَّ الْبَغْلَ سَلِيمًا وَ قَبَضْتَهُ لَمْ يَلْزَمَهُ الْكِرَاءُ قَالَ فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ وَ جَعَلَ صَاحِبُ الْبَغْلِ يَسْتَرْجِعُ فَرَحِمْتُهُ مِمَّا أَفْتَى بِهِ أَبُو حَنِيفَةَ وَ أَعْطَيْتُهُ شَيْئًا وَ تَحَلَّلْتُ مِنْهُ وَ حَجَّجْتُ تِلْكَ السَّنَةَ فَأَخْبَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع بِمَا أَفْتَى بِهِ أَبُو حَنِيفَةَ فَقَالَ فِي مِثْلِ هَذَا الْقَضَاءِ وَ شِبْهِهِ تَحْبِسُ السَّمَاءَ مَاءَهَا وَ تَمْنَعُ الْأَرْضُ بَرَكَتَهَا قَالَ فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَمَا تَرَى أَنْتَ قَالَ أَرَى لَهُ عَلَيْكَ مِثْلَ كِرَاءِ الْبَغْلِ ذَاهِبًا مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى النَّيْلِ وَ مِثْلَ كِرَاءِ الْبَغْلِ مِنَ النَّيْلِ إِلَى بَغْدَادَ وَ مِثْلَ كِرَاءِ الْبَغْلِ مِنْ بَغْدَادَ إِلَى الْكُوفَةِ وَ تَوْفِيهِ إِيَّاهُ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ عَلَفْتُهُ بِدَرَاهِمٍ فَلِي عَلَيْهِ عَافُهُ قَالَ لَا لِأَنَّكَ غَاصِبٌ فَقُلْتُ أَرَأَيْتَ لَوْ عَطَبَ الْبَغْلُ أَوْ أَنْفَقَ أَلَيْسَ كَانَ يَلْزَمُنِي قَالَ نَعَمْ قِيَمَةُ بَغْلٍ يَوْمَ خَالَفْتَهُ قُلْتُ فَإِنْ أَصَابَ الْبَغْلُ كَسْرًا أَوْ دَبْرًا أَوْ عَقَرًا فَقَالَ عَلَيْكَ قِيَمَةُ مَا بَيْنَ الصَّحَّةِ وَ الْعَيْبِ يَوْمَ تَرُدُّهُ عَلَيْهِ قُلْتُ فَمَنْ يَعْرِفُ ذَلِكَ قَالَ أَنْتَ وَ هُوَ إِمَّا أَنْ يَحْلِفَ هُوَ عَلَى الْقِيَمَةِ فَيَلْزَمَكَ فَإِنْ رَدَّ الْيَمِينَ عَلَيْكَ فَحَلَفْتَ عَلَى الْقِيَمَةِ لَزِمَكَ ذَلِكَ أَوْ يَأْتِيَ صَاحِبُ الْبَغْلِ بِشُهُودٍ يَشْهَدُونَ أَنَّ قِيَمَةَ الْبَغْلِ حِينَ أَكْثَرِي كَذَا وَ كَذَا فَيَلْزَمَكَ قُلْتُ إِنِّي أَعْطَيْتُهُ دَرَاهِمَ وَ رَضِي بِهَا وَ حَلَّلَنِي قَالَ إِنَّمَا رَضِيَ فَأَحْلَكَ حِينَ قَضَى عَلَيْهِ أَبُو حَنِيفَةَ بِالْجَوْرِ وَ الظُّلْمِ وَ لَكِنْ ارْجِعْ إِلَيْهِ وَ أَخْبِرْهُ بِمَا أَفْتَيْتَكَ بِهِ فَإِنْ جَعَلَكَ فِي حِلٍّ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ فَلَا شَيْءَ عَلَيْكَ بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ أَبُو وَلَادٍ فَلَمَّا انْصَرَفْتُ مِنْ وَجْهِي ذَلِكَ لَقِيتُ الْمُكَارِي فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا أَفْتَانِي بِهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) وَ قُلْتُ لَهُ قُلْ مَا شِئْتُ حَتَّى أُعْطِيكَ فَقَالَ قَدْ حَبَبْتُ إِلَيَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ وَقَعَ فِي قَلْبِي لَهُ التَّفْضِيلُ وَ أَنْتَ فِي حِلٍّ وَ إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَرُدَّ عَلَيْكَ الَّذِي أَخَذْتُ مِنْكَ فَعَلْتُ» تهذيب الأحكام ج : 7 ص : 216 و 215، ح 25.